

ادبیات انتقادی

اهداف کلی فصل :

- ۱- آشنایی با جلوه‌های گوناگون ادبیات انتقادی
- ۲- آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات انتقادی گذشته و معاصر
- ۳- آشنایی با برخی از شاعران و نویسندگان ادبیات انتقادی
- ۴- توانایی بخشیدن به دانش آموز در بررسی و تحلیل آثار ادبی انتقادی



درآمدی بر ادبیات انتقادی

ادب انتقادی نوعی از ادبیات متعهد و مسئول است که نویسنده یا شاعر را وامی دارد تا به امید اصلاح و تغییر نگرش فرد و جامعه، به مسائل اجتماعی بنگرد و آنها را با زبانی شیرین - و چه بسا تلخ - در قالب انتقاد بیان کند.

یکی از انواع ادب انتقادی طنز است و طنزپرداز متعهد و مسئول با دیدن بیماری‌ها، ضعف‌ها و کاستی‌های اجتماعی، همانند پزشکی حاذق، برای درمان این بیماری‌ها و حتی قطع عضو فاسد آن از تیغ برندهٔ طنز مدد می‌گیرد و در عین حال، لبخندی آرامش‌بخش نیز بر لب‌ها می‌نشانند تا نیش و نوش را در هم آمیزد و درمان را سرعت بخشد. طنزپرداز نکته‌یاب، عیب‌ها و مفاسد جامعهٔ خود را معمولاً بزرگ‌تر از آنچه هست، جلوه می‌دهد و این بزرگ‌نمایی، لازمهٔ کار اوست زیرا به وسیلهٔ آن مخاطب را به تفکر و چاره‌اندیشی برمی‌انگیزد.

طنزپرداز می‌کوشد به جای استفاده از جملهٔ مستقیم و جدی، دیدگاه‌های خود را غیرمستقیم، مطایبه‌آمیز و کنایه‌وار، اما مؤثر و گیرا بیان کند.

ابزار اصلی کار طنزپرداز زبان هنرمندانه است. او این زبان را برای خلق اندیشه‌های ظریف یا نظیره‌گویی بر سروده‌های مشهور، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و تعبیرات مربوط به عرف و آداب و رسوم قشرهای گوناگون جامعه به کار می‌گیرد و با آشنایی زدایی و هنجارشکنی مطلوب و مطبوع، سخنی دیگر می‌آفریند یا سخن قدیم را زیوری نو می‌پوشاند تا تأثیر بیشتری در خواننده و شنونده بیافریند.

در آثار متقدمان گاه به حکایت‌های کوتاهی برمی‌خوریم که در آنها پلیدی‌ها و
عیوب طبقات مختلف جامعه با ظرافت و استادی بزرگ‌نمایی و نقد و داوری شده است.
از میان این آثار، لطیفه‌هایی چند از گلستان سعدی، لطایف عبید زاکانی، بهارستان جامی
و لطایف الطوائف فخرالدین علی صفی را برگزیده‌ایم که با هم می‌خوانیم.

زاهد و پادشاه

زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و
چون به نماز برخاستند، بیشتر از آن کرد که عادت او، تا طقّ صلاح در حقّ او زیادت کنند.^۱
ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی*

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است
چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی* کند. پسری داشت صاحب
فراست*. گفت: «ای پدر، باری به دعوتِ سلطان در طعام نخوردی؟» گفت: «در نظر ایشان
چیزی نخوردم که به کار آید». گفت: «نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.»
گلستان سعدی

خلعت خاص!

از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هر کس تعیین می‌کرد. چون به تلخک رسید
فرمود که پالانی بیاورید و بدو بدهید چنان کردند. چون مردم خلعت پوشیدند: تلخک آن
پالان در دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد. گفت: «ای بزرگان، عنایت سلطان در حقّ

من بنده از اینجا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود دادن و جامه خاص از تن خود بر کند و در من پوشانید!»

دوستان شیطان!

شیطان را پرسیدند که کدام طایفه را دوست داری؟ گفت: «دَلائان را». گفتند: «چرا؟» گفت: «از بهر آنکه من به سخن دروغ از ایشان خرسند بودم، ایشان سوگندِ دروغ نیز بدان افزودند!»

شمار عاقلان!

بهلول را گفتند: «دیوانگان بصره را بشمار.» گفت: «از حَیْر* شمار بیرون است. اگر گویند، عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند.»

عبید زاکانی

عسل قاتل!

«جُوحی» در کودکی چند روز مزدور خیاطی بود. روزی استادش کاسه عسل به دگان برد. خواست که به کاری رود. جُوحی را گفت: «در این کاسه زهر است. زنهار تا نخوری که هلاک شوی.» گفت: «مرا با آن چه کار است؟» چون استاد برفت، جُوحی وصله جامه‌ای به صَرّاف* داد و پاره‌ای نان فرونی بستد و با آن عسل تمام بخورد. استاد باز آمد، وصله طلبید. جُوحی گفت: «مرا مزن تا راست بگویم؛ حال آنکه من غافل شدم

طزار* وصله ربود. من ترسیدم که تو بیایی و مرا بزنی؛ گفتم: «زهر بخورم تا تو باز آیی من مرده باشم. آن زهر که در کاسه بود تمام بخوردم و هنوز زنده ام باقی تو دانی!»

شرمساری

طیبی را دیدند که هرگاه به گورستان رسیدی، ردا بر سر کشیدی. از سبب آن سؤال کردند. گفت: «از مردگان این گورستان شرم می دارم؛ زیرا بر هر که می گذرم، شربت من خورده است و در هر که می نگرم، از شربت من مرده است!»

در انتظار جنازه!

جمعی ظُرفا* به درِ خانهٔ بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبر یافت. غلام را گفت: «بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجهٔ من دوش وفات یافته است. معذور دارید.» غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظُرفا گفتند: «خواجه ولی نعمت ما بود و در ذِمَّتِ* ما حقوق بسیار دارد. انتظار جنازهٔ او می بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک بسپاریم!»

لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی

یکی از قصاید اجتماعی و انتقادی مؤثر در تاریخ شعر و شاعری ایران، قصیده
 زیر از سیف فرغانی شاعر و منتقد اجتماعی قرن هفتم است. سیف در این شعر، ضمن
 اینکه طبقه مرفه و حاکم عصر خویش را نقد می‌کند، ناپایداری ایام خوش آنان را با
 تعبیرات گوناگون هشدار می‌دهد.

بیداد ظالمان

هم مرگ بر جهانِ ثنا نیز بگذرد
 هم رونقِ زمانِ ثنا نیز بگذرد
 وین بومِ محنت از پی آن تا کند خراب
 بر دولتِ آشیانِ ثنا نیز بگذرد^۲
 بادِ خزانِ نکبتِ ایامِ ناگهان
 بر باغ و بوستانِ ثنا نیز بگذرد
 آبِ اجل که هست گلوگیرِ خاص و عام
 بر حلق و بر دحانِ ثنا نیز بگذرد
 چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکند
 بیدادِ ظالمانِ ثنا نیز بگذرد
 در مملکت چو غرشِ شیران گذشت و رفت
 این عو و سگانِ ثنا نیز بگذرد
 بادی که در زمانه بی شمعِ حاکمیت
 هم بر چراغدانِ ثنا نیز بگذرد
 زین کاروانِ سرایِ بی کاروان گذشت
 ناچار کاروانِ ثنا نیز بگذرد
 ای مفتخر به طالعِ مسعودِ خویشتن
 تأثیرِ اخترانِ ثنا نیز بگذرد

این نوبت از کسان به ثنا ناکان رسید
 نوبت ز ناکانِ ثنا نیز بگذرد
 بر تیرِ جور تان ز تحملِ سپر کفیم
 تا سختیِ گمانِ ثنا نیز بگذرد
 آبی است ایستاده در این خانه مال و جاه
 این آبِ ناروانِ ثنا نیز بگذرد
 ای تو رمه سپرده به چوپانِ گرگِ طبع
 این گرگیِ شبانِ ثنا نیز بگذرد
 پیلِ فنا که شاهِ بقا، ماتِ حکمِ اوست
 هم بر پیادگانِ ثنا نیز بگذرد



توضیحات

- ۱- تا صلاحیت پارسایی او نزد سلطان بیشتر جلوه کند.
- ۲- محنت و سختی، جغد شوم ویران‌گری است که به ما بسنده نمی‌کند؛ شما را نیز خانه خراب خواهد کرد.



خودآزمایی

- ۱- پیام اخلاقی هریک از حکایت‌ها و اشعار درس را بنویسید.
- ۲- کدام بیت درس، با بیت زیر از قصیدهٔ ایوان مدائن خاقانی تناسب دارد؟
 ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
- ۳- مفهوم آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» از سورهٔ آل عمران در کدام بیت آمده است؟

آنچه می خوانیم نوشته ای طنزآمیز است که با اندک تغییر از مجله گل آقا (مهرماه ۷۷) برگزیده ایم. این طنز به قلم یکی از نویسندگان آن مجله به نام دکتر مسعود کیمیگر (تولد ۱۳۲۳) با نام مستعار «گل بسر» نوشته شده است. نویسنده در این طنز می کوشد یکی از مشکلات اجتماعی را مطرح کند.

تولدِ دیگر!

من و عیال مدیران مؤسسه ای هستیم که ماهیتش را برای آنکه لطف قضیه از بین نرود در انتهای داستان برایتان خواهیم گفت. ما این مؤسسه را نداریم، مگر از صدقه سری دختر دلبنده مان، مریم. اجازه بفرمایید ماجرا را از زمان عروسی او تا به امروز برایتان بازگو کنم. روزی که مریم عروس شد، به عیال گفتم: «خدا را شکر که بالأخره بچه را از آب و گل درآوردیم و به سر و سامان رساندیم. از حالا می توانیم نفس راحتی بکشیم و قدری هم به خودمان برسیم.»

عیال مربوط هم لبخند رضایتی زد و گفت: «گرچه جور کردن جهازش خیلی دردسر داشت ولی عوضش حالا می توانیم یک استراحت حسابی بکنیم.»

اوایل که هفته ای دو سه بار خانه دوست و آشنا مهمان بودیم و پاگشامی شدیم، به خوشی گذشت. کم کم نوبت خودِ مریم رسید که جواب مهمانی ها را بدهد، اولین مهمانی، مهمانی هم کلاسی های مریم و دامادمان، رضا، بود. مریم به مادرش زنگ زد و گفت: مامان، برای شب جمعه آینده دوستانمان شام می آیند منزلمان. تو و بابا هم بیایید. مادرش گفت: «نه عزیزم، مهمانی جوان ها که جای ما نیست. خودتان با هم خوش باشید.» اما بعد از چند دقیقه مکالمه، معلوم شد که علاوه بر محبت فرزندی، مشارکت من و عیال در تدارک پذیری، دلیل دیگری بر دعوتمان بوده است و قرار شد مادر مریم علاوه بر طبخ آش و خورشِ فسنجان که قطعاً از عهده فرزندان بر نمی آمد، در تهیه سالاد و آبکش کردن برنج و ساییدن زعفران نیز به او کمک کند. برای بنده هم وظیفه خطیر خرید و حمل و نقل و پاک کردن سبزی و عدس در نظر گرفته شده بود. از آنجا که آپارتمان یا به قول فرهنگستان «کاشانه» دخترمان فضایی برای پخت آش و

خورش نداشت، قرار شد این دو قلم جنس را در منزل خودمان بپزیم و با جاسازی در صندوق عقب اتومبیل، به کاشانه صبیّه* منتقل کنیم. خوشبختانه از آنجا که تعدادی ظروف نیز مورد نیاز اولین مهمانی دخترمان بود، کار جاسازی به شکل مطلوبی انجام شد؛ به گونه‌ای که کارتن ظروف، مانع از به چپ و راست رفتن دیگ آش و خورش می‌شد و صندوق عقب «خودرو» بدون هیچ‌گونه آش‌مالی و خورش‌زدگی از عهده این مهم برآمد.

برگزاری اولین مهمانی با مشارکت ما و به‌خصوص بنده به‌عنوان راننده و مأمور خرید، به قدری مورد توجه واقع شد که از آن پس در کلیّه پخت و پزهای مهمانی‌های ایشان، ما پای ثابت بودیم و علاوه بر وقت و انرژی که برای خرید و پاک کردن و سرخ کردن سبزی و غیره صرف می‌کردیم، کپسول گازمان نیز فعال شده بود و تند تند ته می‌کشید و کفگیر عیال هم در کوتاه‌ترین مدّت ممکن، به ته پیت روغن می‌خورد.

همه اینها البته بخشی از مهر و محبت مادری و پدری بود و ما با کمال میل آن را انجام می‌دادیم. علاوه بر آن، هفته‌ای یکی دو روز نیز از آنان در منزل خودمان به صرف شام، پذیرایی، و حتی قابلمه ناهار روز بعدشان را هم پر می‌کردیم.

خانم گاهی لبخند شیطنت‌آمیزی می‌زد و می‌گفت: «وقتی برای مریم خواستگار آمد، ذوق زده شدی و خیال کردی یک نان خور را از سر خودت باز کرده‌ای، تا تو باشی دیگر از هول هلیم توی دیگ نیفتی!»

دید و بازدیدهای تازه عروس و ماه داماد تمام نشده بود که خانم یک روز مژده داد، چه نشسته‌ای که به‌زودی پدر بزرگ خواهی شد! شنیدن لقب پدر بزرگ احساس دوگانه‌ای به آدم می‌داد. از یک طرف خوش حال بودی که بالأخره بچه‌هایت سر و سامان گرفته‌اند؛ از طرف دیگر یکه می‌خوردی که ای دل غافل، عمر عزیز چه زود می‌گذرد! چه درد سرتان بدهم، طبق بحث و مشورت‌هایی که قبلاً به‌طور محرمانه بین مادر و دختر انجام شده بود، چنین مقرر گردیده بود که مریم خانم، مرخصی استعلاجی پیش از زایمان را در منزل ما بگذراند و به‌دنبال آن نیز یقیناً برای گذراندن دوران نقاهت* پس از زایمان، جایگاهی خوش‌تر و شیرین‌تر از منزل ما پیدا نمی‌شد. اینجا هم استدلال خانم درست بود و می‌گفت این طوری خیلی راحت‌تر می‌تواند به بچه برسد؛ چون در غیر این صورت باید هر روز صبح، شرق تا غرب شهر را طی کند و همین راه را برگردد. البته نوه بسیار عزیز است؛

به خصوص که توی دامن خود آدم بزرگ شود. تنها اشکال کار آن بود که به دلیل ترخیص زود هنگام مریم از بیمارستان، تمام برنامه‌های دیدار از «نورسیده» و پذیرایی مهمانان نیز به عهده ما بود. البته ناگفته نماند که در ازای این خدمت ناچیز، همه روزه دسته‌ها و سبدهای گل بود که به منزل ما آورده می‌شد ولی هیچ‌یک از دسته‌های گل را نمی‌شد با دو کیلو سیب یا زردآلو معاوضه کرد و برای پذیرایی بعدی آماده شد.

با پایان گرفتن دوران نقاهت مریم عزیز؛ سرانجام داماد گرامی، متعلقان* را به منزل خود منتقل کرد. شاید بعد از این مهاجرت بود که ما چند هفته‌ای استراحت کردیم؛ چون به محض تمام شدن مرخصی‌های مریم خانم، برنامه نگهداری نوه عزیزتر از جان نیز در ساعاتی که والدۀ مکرمه‌شان در اداره به سر می‌بردند، بدون هیچ‌گونه ابلاغ رسمی به ما واگذار شد. این برنامه با به دنیا آمدن نوه‌های بعدی نیز ادامه یافت؛ به گونه‌ای که من و خانم در نگهداری نور چشمان عزیز، به قدری استاد شدیم که یک مرتبه به خودمان گفتیم، چرا یک مهد کودک باز نکنیم تا هم از نوه‌های خودمان و هم از فرزندان دلبنده دیگران نگهداری کنیم؟

امروز به لطف فرزند و نوه‌های گرامی، سود مهد کودک ما اگر بیش از مدارس غیرانتفاعی نباشد، کمتر نیست و الآن به قدری به این کار عادت کرده‌ایم که اگر خودمان هم صاحب بچه کوچکی بشویم برای ما هزینه اضافی ندارد و می‌توانیم او را قاطی همین بچه‌ها به سر و سامانی برسانیم!



خودآزمایی

۱- عنوان جذاب، شروع خوب و پایان مناسب از ویژگی‌های طنز اجتماعی است. درس را از این دیدگاه

بررسی کنید.

۲- دو ترکیب از بساخته‌های نویسنده را که بر تأثیرگذاری و زیبایی نوشته طنزآمیز او افزوده است، بنویسید.

۳- نمونه‌ای از تغییر زاویه دید را در درس بیابید و بنویسید.

۴- در طنز گاهی از کلمات و اصطلاحات غیررایج در فارسی امروز استفاده می‌شود؛ مانند «متعلقان» به جای

زن و فرزند. دو مورد دیگر از این نوع را در درس بیابید و بنویسید.

۵- نویسنده برای جذاب کردن طنز خود از کلمات «وظیفه‌خاطر»، «مشارکت»، «خدمت ناچیز»، «مهاجرت» و

«ابلاغ رسمی» استفاده کرده است. نکته‌های طنزآمیز هریک را بنویسید.

۶- نمونه دیگری از طنزهای اجتماعی را از مطبوعات انتخاب کنید و در کلاس بخوانید.

ادبیات تطبیقی

اهداف کلی فصل :

- ۱- آشنایی با ویژگی‌ها و ابعاد مختلف ادبیات تطبیقی
- ۲- آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات تطبیقی ایران و جهان
- ۳- آشنایی با صاحبان آثار برجسته و ماندگار در ادبیات تطبیقی
- ۴- تقویت توانایی دانش‌آموز در تطبیق و مقایسه آثار مختلف ادبی ایران

و جهان



ادبیات تطبیقی^۱

ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های ارزشمند و مهم علوم ادبی معاصر است که ما را از تأثیرپذیری ادبیات ملت‌های مختلف جهان و نیز تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان یک ملت از هم آگاه می‌سازد. ادبیات تطبیقی این نکته را نیز به اثبات می‌رساند که تکامل و شکوفایی ادبیات هر ملت به دور از اندیشه‌های ادبی و ملی دیگر ملت‌ها ناممکن است. در ادبیات هیچ‌یک از ملل، نمی‌توان محصول ادبی برجسته و ممتازی را یافت که از ادبیات گسترده و متنوع این جهان بزرگ و کهن سال – کم یا زیاد – تأثیر نپذیرفته باشد. شناخت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری فرهنگ و اندیشه ملت‌ها و میزان آن، از طریق مقایسه تطبیقی ادبیات هر ملت با ملل دیگر میسر می‌شود. از این رهگذر، هم از دادوستدهای فکری و ادبی ملت‌ها آگاه می‌شویم و هم علایق و پیوندهای تاریخی را که موجب تفاهم و دوستی ملت‌ها می‌شود، می‌شناسیم.

رسالت دیگر ادبیات تطبیقی این است که ملت‌های نوپا و کم سابقه را هرچند متمدن و پیشرفته باشند، نسبت به ملت‌های کهن و صاحب ادبیات غنی، متواضع و قدردان بار می‌آورد و در عین حال، آشنایی با ادبیات تطبیقی فتح باب و مشروعتی برای همه ملت‌هاست تا با شناخت و طرح مستقیم و غیر مستقیم ادبیات دیگران، زمینه ماندگاری و خلاقیت آن بخش از مضامین ادبی بیگانه را که با ادبیات بومی هم سویی و سنخیت دارند فراهم سازند. ضمن اینکه خود نیز از انزوای ادبی بیرون می‌آیند؛ زیرا اندیشه متعالی که در ادبیات جهان تجلی دارد، از آن بشریت است نه از آن یک نفر یا یک ملت. پس انسان‌ها در سراسر گیتی این حق را دارند که از این طریق با بهترین اندیشه‌ها آشنا شوند و بر تعالی فکری و ادبی خود بیفزایند.

ادبیات تطبیقی از پایه‌های نقد جدید ادبی به شمار می‌آید و آگاهی از آن ضرورت بسیار دارد؛ در قلمرو ادبیات یک ملت، شناخت تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های شاعران و نویسندگان از هم، نه تنها ما را با سیر تحول ادبیات که با توانایی‌ها و تأثیرگذاری‌های چهره‌های بزرگ ادبی آشنا می‌سازد. لزوم اطلاع بر موارد استفاده از مراجع تحقیق به زبان اصلی، آشنایی با تاریخ ادبیات و زبان اصلی و شناخت حقایق تاریخی بر هر پژوهشگر ادب تطبیقی لازم است.